

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

خدا و اولیای الهی را محدود به هیچ قواره‌ای نپنداریم^۱

✿ فرد ساده‌ای اتاقی ساخت و به نجار مراجعه کرد و گفت: برای اتاقم دری بساز. نجار گفت: باید اندازه‌ی در را بگیری و بیاوری تا برایت در بسازم. فرد ساده رفت و با دو دستش فاصله‌ی چارچوب را اندازه گرفت و درحالی که دست‌هایش را به اندازه‌ی چارچوب، از هم باز گرفته بود، در کوچه به راه افتاد و به مردم می‌گفت: به من تنه زنید که اندازه و قواره‌ام به هم می‌خورد. بعضی از افراد ساده برای راه خدا هم قواره و اندازه‌ای مشخص کرده‌اند و فکر می‌کنند خدا فقط در قالب آن قواره می‌تواند افراد را به کمال و مقصد برساند و دائماً هم مواظبند که قواره‌شان به هم نخورد؛ درحالی که راه خدا محدود به هیچ قواره‌ای نیست.

این هم نکته‌ی بسیار ظریفی است. خدا فاعل مایشاء است. قواره‌ها مال ماست. بله، ما باید قواره‌ها و حدود را مراعات کنیم؛ اما خدا که محدود به حدودی نیست. حدود را برای ما گذاشته است. خدا گفته شما وظیفه‌ات این است که عمل صالح انجام دهی، عبادت کنی، از گناه پرهیز کنی و امثالهم، تا به بهشت بروی. این درست است. این وظیفه‌ی ماست. ما باید این قواره را مراعات کنیم. اما آیا خدا هم محدود به این قواره است؟ یعنی خدا نمی‌تواند کسی را که معصیت هم کرده، ببخشد و به بهشت ببرد؟ کسی می‌تواند جلوی خدا را بگیرد؟ خدا فاعل مایشاء است.

۱. طیب، مصباح‌الهدی، ص ۲۰۳، ف ۱ و ۲.

در سیر و سلوک هم داستان همین است. بله، در سیر و سلوک قواره‌هایی وجود دارد که افراد طبق آن قواره‌ها عمل کردند و به نتیجه هم رسیدند؛ منتها بعضاً اشتباه کردند؛ وقتی از این راه رفتند و به نتیجه رسیدند، گمان کردند تنها راهی که می‌شود با آن به نتیجه رسید، این راه است. لذا بقیه‌ی راه‌های سالکان را انکار کردند و گفتند: بقیه بیخود می‌گویند. بقیه دارند بیراهه می‌روند. تنها راه رسیدن به مقصد همین است... این اشتباه بزرگی است. خدا محدود به هیچ قواره‌ای نیست. ما باید مقید به قواره باشیم. البتّه اشتباه نکنید؛ یعنی ما باید مقید به احکام شرع باشیم. ما باید مقید به **فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا**^۲ باشیم. این درست؛ اما نمی‌توانیم بگوییم اگر فردی ریاضت نکشید، چله‌نشینی نداشت، ذکر نگفت و چنین و چنان نکرد، محال است به مقصد برسد! به هیچ‌وجه این‌گونه نیست. مجذوبان، کدام سلوک را کردند و به نتیجه رسیدند؟ سلوکی نکردند! خدا فاعل مختار است و هرکاری بخواهد می‌تواند بکند. هیچ‌کس هم حق ندارد به خدا بگوید، چرا این کار را کردی؟ بنابراین خدا را محدود نکنیم. خودمان مقید شویم؛ چون این متأسفانه اتفاق افتاده است. بعضی از اهل عرفان، انسان‌های بزرگ، انسان‌های موفّق و به مقصد رسیده را دیده‌ام که دچار این اشتباه شده‌اند. چون خودشان از این راه به نتیجه رسیده‌اند، گمان کرده‌اند که فقط از این راه می‌شود به نتیجه رسید؛ لذا روش‌های دیگر را کلاً انکار کردند. نمی‌خواهم مصداقش را در زمان خودمان بگوییم؛ چون هم انکارکننده و هم انکارشونده هر دو انسان بزرگی هستند. جرأت نمی‌کنم اصلاً وارد بحث شوم؛ ولی متأسفانه این اشتباه اتفاق افتاده است که انکار کرده‌اند و گفته‌اند، چون طبق روشی که ما رفتیم اینها نمی‌روند، پس قطعاً به مقصد نمی‌رسند! این حرف اشتباه است. برای خدا نمی‌شود قواره درست کرد.

✽ **بشر خیلی کوچک است و حساب‌های ریزبینانه دارد؛ حتی خدا و خوبان خدا را هم محدود به قالب‌ها و حساب‌های خودش می‌پندارد.** شاهد بر این قضیه را ایشان این‌گونه تعریف می‌کنند که شخصی در مسجد سهله معتکف شده بود تا پس از چهل شب اعمال و اورادی که

۲. سوره‌ی کُف، آیه‌ی ۱۱۰.

انجام دهد، حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را ببیند. امیدواریم خدا روزیمان کند مسجد سهله برویم. جای خیلی مقدّس و بزرگی است. جایی است که طبق روایات، بعد از ظهور حضرت ولی عصر ارواحنفاذده خانه‌ی مسکونی حضرت می‌شود. مقام‌های انبیای بزرگ در داخل این مسجد، شبیه مسجد کوفه، وجود دارد. معروف است به اینکه اگر کسی چهل شب جمعه، در مسجد سهله معتکف شود، خدمت حضرت ولی عصر ارواحنفاذده می‌رسد، چیزی شبیه مسجد جمکران است. مسجد جمکران، از مسجد سهله الگو گرفته شده؛ اصل، مسجد سهله است. علی‌ای حال این بنده‌ی خدا رفت و در مسجد سهله، چهل شب را پی‌درپی معتکف شد تا اعمال مخصوص مسجد سهله را انجام دهد و خدمت حضرت ولی عصر ارواحنفاذده مشرف شود.

فکر نمی‌کرد که ممکن است قبل از تمام شدن چهل شب، حضرت تشریف بیاورند یا یکی از دوستانشان را بفرستند. این همان قالب محدود است که ما فکر می‌کنیم. اگر گفته‌اند هر کس چهل شب معتکف شود حضرت را می‌بیند، حضرت حق ندارد شب سی‌ونهم بیاید؛ حتماً باید شب چهلم بیاید. این تفکر اشتباهی است که نگاه ریزبینانه و حساب‌های اشتباه خلقی است. از قضا در شب چهلم وقتی آماده‌ی شروع اعمال و اذکارش شد، در حجره به صدا درآمد. او هیچ احتمال نداد که حضرت باشند و با خود گفت فرد مزاحمی آمده است و مانع اعمال و اذکارم می‌شود. خیلی هم دلخور شد که ای بابا شب چهلم که می‌خواهیم به نتیجه برسیم یک مزاحم آمده در می‌زند! در را باز کرد و با بی‌میلی تعارفی هم کرد. آن آقا داخل حجره شدند. او هم پیاله‌ی آبی به آن آقا داد و خودش رفت سر سجّاده که مشغول کارهایش شود. حضرت را نشانده، رفته ذکر بگوید و عبادت کند که حضرت را ببیند! آن آقا فرمود: مثل اینکه کاری داشتی؟ حضرت که می‌دانند داستان چیست؛ فهمیدند که مثلاً امشب هم می‌خواهد بنشیند و مشغول ذکر شود. فرمودند: مثل اینکه کاری داشتی؟ گفت: راستش، چهل شب است که برای دیدن حضرت مشغول اعمالی شده‌ام و امشب که شب آخر است می‌خواستم انجام دهم که شما آمدید؛ یعنی مزاحم شدید و نگذاشتید من کارم را بکنم. اینها را به خود حضرت می‌گویند! آن آقا فرمود: خانه‌ای که از فلانی

خریده‌ای، نصفش مال برادرش بود و او پول آن را به برادرش نداد و نصف خانه مال تو نیست. دید که نصف خانه‌اش رفت! فرشی هم که از فلانی خریدی، نیمی از آن مال زنش بود که پول آن را به زنش نداد و نصف قالی مال تو نیست. چند فقره مشابه این را فرمود. یکباره آن شخص فریاد زد: آی دزد! آی دزد! و از هوش رفت. دید همه‌ی زندگیش رفت! خانه‌اش که مال خودش نیست؛ قالی هم مال خودش نیست! حضرت یکی‌یکی از او می‌گیرند... مردم به حجره‌ی او ریختند؛ اما کسی را ندیدند. او را به هوش آوردند و گفتند: کسی اینجا نیست که تو فریاد زدی. آن شخص فهمید که چه امتحانی داده است و از حال خود شرمسار شد.

در این داستان دو نکته وجود دارد: یکی اینکه فکر می‌کرد حضرت حق ندارد مثلاً شب سی‌ونهم بیاید؛ باید حتماً چهل شب تمام شود. این یعنی قواره‌ی مشخصی برای خدا و اولیاء خدا تعیین کردن و آنها را مقید کردن که باید فقط در قالب این قواره عمل کنید. نه آقا! خدا و اولیای خدا مقید به هیچ قواره‌ای نیستند، آنها صاحب‌اختیارند و هرطور دلشان بخواهد می‌توانند عمل کنند. البته گفتم، این سبب نمی‌شود که ما در مراعات ادب و انجام وظیفه، سست شویم؛ اما این‌طور هم نیست که آنها حق نداشته باشند یک انسان بی‌ادب را ببخشند و به خودشان راه دهند. این‌طور هم نیست که ما بگوییم فقط ما که انسان‌های مقدسی هستیم، چنین و چنانیم، فقط ما می‌توانیم راه پیدا کنیم؛ آنها حق ندارند غیر ما را راه بدهند! ما برای آنها که نمی‌توانیم تعیین تکلیف کنیم. آنها دلشان خواست یکباره به یک آدم عثمانی مثل زُهِیر نگاهی بیندازند و جزء شهدای کربلا کنند. آنها صاحب‌اختیارند و می‌کنند. به یک جوان تازه‌داماد مسیحی، وهب نصرانی نگاهی می‌اندازند و او را شهید کربلا می‌کنند که امام زمان ارواحنفاه به او و سایر شهدا می‌فرماید: **بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي**.^۳ آنها صاحب‌اختیارند. من و شما نمی‌توانیم برای آنها تعیین تکلیف کنیم. ما مکلفیم ادب خودمان را مراعات کنیم؛ اما نمی‌توانیم برای آنها

۳. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت امام حسین علیه السلام.

تعین تکلیف کنیم. **يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ**^۴. این نکته‌ی اوّل که حساب‌های ریزبینانه نداشته

باشیم تا بخواهیم خدا و اولیای خدا را مقید به چارچوب‌های خاصی کنیم.

نکته‌ی دوم اینکه مواظب باشیم؛ گاهی اولیای خدا می‌آیند و همه‌ی تعلّقات ما را می‌گیرند. دیدید به او فرمودند: نصف خانه‌ات مال تو نیست! نصف قالی مال تو نیست! یکی یکی به او می‌فرمودند که یک‌دفعه طرف داد زد: آی دزد! آی دزد! دید همه‌چیزش از دستش رفت! این یعنی چه؟ یعنی ممکن است اولیای خدا بیایند و تعلّقات ما را بگیرند. بگویند پُست و مقامی که الآن داری مال تو نیست؛ از پشت میز بلند شو؛ برو استعفا بده. این تجارتخانه و کسب و کاری هم که داری مال تو نیست؛ ببر و یکی یکی به صاحبش بده. اینها که دنیایی است، تازه اوّل کار است. کم‌کم ممکن است سراغ معنویاتمان بیایند و آنها را هم از دستمان بگیرند. به‌راستی تا کجا ایستاده‌ایم؟ تا کجا حاضریم بدهیم؟ اگر بینیم همه‌ی عبادت‌ها و تقدّس‌هایمان رفت، همه‌ی سیر و سلوک‌ها و کشف و شهودهایمان رفت، هیچ نماند، دستمان خالی شد، داد نمی‌زنیم آی دزد؟! تا کجا پای ولایت ایستاده‌ایم؟ تا کجا پای سیر و سلوک ایستاده‌ایم؟ چون سالک به جایی می‌رسد که می‌بیند همه‌ی اینها از دستم رفت. همه می‌رود؛ دست خالی مطلق می‌شود.

آن خلیفه می‌خواست امام کاظم علیه السلام را شهید کند؛ فردی را خواست و گفت: تو تا کجا پای من ایستاده‌ای؟ گفت: با همه‌ی ثروت و داراییم. گفت: نه! برو! دوباره صدایش زد و گفت: تا کجا پای من ایستاده‌ای؟ گفت: با همه‌ی ثروتم و زن و بچه‌ام و خودم و جانم. گفت: نه به درد من نمی‌خوری؛ برو! بار سوم صدایش زد گفت: تا کجا پای من ایستاده‌ای؟! گفت: تا دینم! گفت: حالا درست شد. این شمشیر را بگیر و گردن امام کاظم علیه السلام را بزن. آنها تا دینشان، پای یک خلیفه‌ی ناهل ایستادند. ما حاضریم تا دینمان پای امام معصوم بایستیم؟ یعنی دینمان را هم بدهیم؟ حاضریم تقدّسات، عنوان دینی و عبادات ظاهریمان را بدهیم؟ یا می‌بینیم دستمان خالی شد و هیچ نماند؛ داد می‌زنیم: آی دزد! آی دزد! آی دزد! آی دزد!

۴. محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۵، ص ۴۹: **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ بِقُدْرَتِهِ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ بِعِزَّتِهِ**.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

www.ahlevela.com

www.ahlevela.com